

عصر جدید

Asre Jadid

[www.asrejadid.org](http://www.asrejadid.org)  
[editor@asrejadid.org](mailto:editor@asrejadid.org)

## زبان و افسانه همبستگی ملی

کاوه امید

همه میدانیم که تحت نام زبان و هویت ملی انسانهای زیادی اینروزها کشته و قربانی میشوند. امروز زبان، تنها يك وسیله ارتباط میان انسانها به حساب نیامده بلکه ابزاری گردیده است که قدرت مداران و جنبشهای مختلف اجتماعی و سیاسی در جهت اغراض و منافع سیاسی و اقتصادی خود از آن استفاده به عمل میآورند و زبان ملی شاخص هویت مردم گردیده که طبقات حاکم با آن، انسانها را تعریف میکنند. از اینرو میتوان گفت زبان ملی یکی از عناصر اساسی مکتب ناسیونالیسم یعنی ایدئولوژی بورژوازی معاصر را تشکیل میدهد. زبان ملی که هم اکنون بنام آن و یا برای باز سازی آن خون انسانها در اقصا نقاط جهان ریخته میشود، گواهی نیست که تاریخاً با آن همه مردم به مکالمه میپرداخته اند. بلکه زبان ملی از همان آغاز با دربار تعریف شده و لذا با منافع طبقات حاکمه گره خورده است. از اینرو پرداختن به آن امریست ضروری. این نوشته تلاشیست در جهت پاسخ گویی به سوال زیر:

آیا به آنچه که «زبان ملی» گفته میشود پدیده ایست که در پروسه تکامل دولت های ملی در طی چند قرن اخیر توسط طبقات حاکمه بوجود آمده است؟

آیا «زبان ملی» میتواند همبستگی همگانی ایجاد کند و

یا اینکه افسانه ایست که در ورای آن منافع بورژوازی و جنبش های اجتماعی متعلق به آن نهفته است ؟

آیا زبان « ملی » زبان نخبگان است؟

پیش از اینکه آموزش و فراگیری زبان در میان مردم تعمیم پیدا کند و مردم عادی بتوانند خواندن و نوشتن را فراگیرند، پدیده به نام زبان ملی وجود نداشت. آنچه که وجود داشت، زبانهای ادبی و اداری بودند که توسط يك اقلیت انگشت شمار آنها در ادارات رسمی و یا محافل ادبی استفاده میشد. در طی پروسه این زبان « ملی » از میان یکی از لهجه ها و یا زبانیکه گروه حاکم به آن تکلم میکرد انتخاب گردیده و طبقات حاکم برای تعمیم زبان شان، فرهنگیان و اقشاری را که به گونه با ادبیات و زبان سروکار داشتند گمارده تا در جهت رشد و گسترش آن فعالیت و تحقیق نمایند، وبالاخره آن را به عنوان زبان همه مردم جا میزدند. محافل ادبی بیشتر در دربار ها و در میان نخبگان شکل میگرفت و جای برای بردگان، دهقانان و کارگران در این محافل وجود نداشت (اینر هاوگن، سال ۱۹۶۶). بنابراین به مشکل میتوان از زبان فراگیر « ملی » بعنوان وسیله برای هویت ملی و همبستگی مردم به مفهوم امروزی صحبت نمود.

در درازنای تاریخ افراد و قبایل زیادی درکنار همدیگر میزیسته اند، با زبان و لهجه های واحد و گوناگون با همدیگر حرف میزدند ولی حرف زدن با زبان واحد هیچگاهی عامل و زمینه ساز احساس های مشترک برای آنها نبوده است. برای مثال در افغانستان امروز که از نقطه نظر گویش های مختلف شباهت های زیادی با جوامع دوران ماقبل سرمایداری دارد، که در آنها قبایل و اقوام زیادی وجود داشت که دارای زبان واحدی بودند اما این پدیده یعنی زبان مشترک عامل برای همبستگی و وحدت آنها برای تشکیل ملت واحد نگردیده است. از اینرو باید برای پیدا کردن وجه مشترک بعنوان رابطه پایدار میان انسانها، سراغ جاهای دیگر رفت که در آنجا منافع افراد با هم پیوند میخورند. بنابراین جای تعجب نخواهد بود اگر دیده میشود که افراد با وجود داشتن زبان مشترک با همزبانان شان در يك جهت قرار نمیگیرند و از وحدت و همبستگی بر خوردار نیستند. این امر دلالت بر این میکند که فرا تر از زبان ، معیار های ارزشی دیگری برای همبستگی و پیوند انسانی وجود دارد که این پیوند ها را

میتوان در همبستگی طبقاتی و آرمانها و مطالبات مشترک آنها پیدا کرد، که چشم محدود بین و کور ناسیونالیسم نمیخواهد و یا نمیتواند آنها را ببیند.

برای اینکه از مطلب دور نشویم به این نکته که در آغاز به آن اشاره شد تاکید کنم، که در دوران ماقبل سرماییداری چیزی که بتوان آنرا «زبان ملی» نامید و عامل پیوند دهنده همه احاد جامعه باشد سراغ نداریم. این جاست که این سوال پیش میآید که کدام طبقات و منافع طبقاتی به تعریف این چینی از زبان نیاز دارند و صرف نفس داشتن آنرا (زبان واحد) را عامل همبستگی همه افراد جامعه میدانند و همچنین چه عوامل اجتماعی، اقتصادی باعث رشد و تکامل زبان ها به سمت زبان واحد از لحاظ ساختاری گردیده است، بحثیست جالب و در خور تحقیق مفصل.

تبیین ناسیونالیستی از زبان به عنوان رکن اصلی ایدیولوژی ملی با روند رشد و تکامل اجتماعی زبان مغایرت دارد، زیرا که این تبیین زبان را نه بعنوان وسیله ارتباط انسان ها با همدیگر بلکه عامل متحد کننده و ایدیولوژیک میدانند. نکته دیگر که باید مورد اشاره قرار گیرد اینست که طبقات حاکم و نخبه گان متعلق به آنها منفعت معینی در این رابطه داشته اند و بخشاً از قبل آنچه که «زبان ملی» نامیده اند جهت تحکیم اقتدار سیاسی و منافع اقتصادی شان سود برده اند.

بدین ترتیب زبان به عنوان سمبول وحدت ملی که از جانب ناسیونالیست ها مطرح میشود واقعی نیست و وسیله همبستگی میان مردم زحمتکش را تشکیل نمیداده است و نمیدهد. زبان ملی در سیر تاریخی اش مهر طبقاتی خود را بر پیشانی دارد و تاریخاً نمیتوان آنرا مال همه خواند ولو اینکه این زبان از گرامر، الفبا و ساختار زبان شناختی واحد هم برخوردار باشد.

## **انتخاب زبان «ملی» و تعلقات سیاسی**

انتخاب لهجه های ملی به عنوان زبان همه اقوام و ملیت ها در یک محدوده جغرافیایی معین بار و مفهوم سیاسی دارد. در کشور های اروپایی جنبشهای ملی و ناسیونالیست به اشکال متفاوت و با حرکت های زیادی سعی کردند تا انتخاب سیاسی خود را با تکیه

بر زبان آشکار ساخته و هویت جدیدی به نام «زبان ملی» برای خود کسب کنند.  
ماتس بلاد استاد تاریخ اقتصاد در دانشگاه لئینشوپینگ سویدن در این باره چنین مینویسد:

« ... اما ناسیونالیسم در اواخر ۱۸۰۰ ناسیونالیسمی بود از بالا به پایین به عبارت دیگر این دولت بود که ملت را ایجاد کرده و حالا آنرا با معیار زبان که با آن جامعه سخن میگفت تعریف میکرد. در کشور های پیشرفته مکاتب و مدارس تاسیس گردید مسئله انتخاب زبان را در دستور کار قرار داد که مضمون درسی به کدام زبان و لهجه تدریس گردد. این یک انتخاب سیاسی بود که که عده زیاد از اقلیتهای زبانی و قومی رابا وسیله استاندارد ساختن زبان واحد مورد تهدید قرار میداد. چنانچه این پروبلم جدی برای امپراتوری چند زبانه آستریا (اتریش) و هنگری بحساب می آمد. اما مفاد این استانداردسازی (برای بورژوازی) بسیار مهم بود. زیرا اگر آنها میتوانستند علاقت و احساسات مردم رابا تعریف کردن آنها به نام اتالیائی، چکی، آلمانی و غیره از یکطرف حق انحصار وطنپرستی و ناسیونالیسم را به خود اختصاص داده و از جانب دیگر با پرچمب زدن مهر خیانت ملی به مخالفین سیاسی خود آنها را تضعیف نمایند. در همین زمان است له سمبل های ملی مانند پرچم ملی، سرود ملی (المان برتراز همه است) و... زبان آفریده میشوند... ( ماتس بلاد تاریخ اقتصاد ص ۲۸۲-۲۸۳ . ۱۹۹۵).

چنانچه ملاحظه میشود این انتخاب این سمبل ها که زبان ملی جز آنها به حساب می آید یک انتخاب کاملاً آگاهانه سیاسی بورژوازی است.. ارتباط این انتخاب را میتوان با آوردن چند نمونه از آن تصویر روشنتر از موضوع ارائه کرد.

برای مثال در کشور ناروی آقای بنام ویگلا ند ( ۱۸۸۰ - ۱۹۴۵) به این نکته تاکید داشت که «باید زبان نارویژی، نارویژی گردد و هویت آن نسبت به زبان دانمارکی مشخص شود». زیرا زبان نارویژی عمیقاً از نظر نوشتار متأثر از زبان دانمارکی میباشد. و چنین بود که زبان «ملی» نارویژی آفریده شد و بعداً در پروسه رشدش به « نارویژی جدید» تبدیل گردید. با وصفیکه طبقات حاکم بر ناروی این زبان را

پس از جدایی از سویدن در سال ۱۹۰۵ به عنوان زبان رسمی کشور پذیرفتند ولی این زبان همیشه زبان اقلیت در حدو % ۲۰ باقی ماند و Bokmål کشور ناروی بعداز ۱۹۴۷ دارای دو زبان رسمی گردید که به هر دو آن مینویسند و گپ میزنند (اینر صفتق عظ ه هاوگن، زبانهای سکائیناوی نیک مقدمه، لندن ۱۹۷۶ به اینگلیسی).

اما در کشور های با سابقه تاریخی طولانی تر بنا به دلایل گوناگون و در پروسه رشد اجتماعی گویش های که بعد ها بعنوان زبان همه پذیرفته شدند با گویش پادشاهان ، شعرا و نویسندگان دربار رابطه تنگاتنگ دارد. مثلا در فرانسه و انگلستان زبان اداری ، اساس و پایه برای زبان « ملی » و تمام جامعه قرار داده شد. نمونه دیگر تحول این چنینی را میتوان در یونان باستان مشاهده کرد که زبان آن ترکیب از زبان بازرگانان و دریا نوردان بوده که بعداً اساس گویش یونان باستان قرار گرفت (همان منبع).

در افغانستان مسئله زبان از بغرنجی ویژه برخوردار است به این معنی که در این کشور «دولت ملی» تاریخابه مفهوم معاصر و مدرن آن بنا به علل مختلف سیاسی و اجتماعی و قومی ساختاری نشده است. رژیم عبدالرحمن خان با استبداد و کشتار درسالهای ۱۸۸۰ تلاش کرد در زمینه های سیاسی و جغرافیائی وحدت ملی ایجاد کند. محصول این پروژه همان تحمیل ارزشهای بورژوازی حاکم بود که بعدا در اشاکال گوناگون فرهنگی دیگر و در زمانهای متفاوت ادامه پیدا کرد. نشریه سراج الاخبار در اوائل این قرن نمونه بارز سنگر ایدیولوژیکی و فرهنگی این گرایش اجتماعی در افغانستان به حساب می آید. مقاله های محمود طرزی در این نشریه به روشنی تمام بیانگر خودآگاهی بورژوازی تازه پای افغانستان آ نروز است که به بررسی ارکان های يك دولت ملی میپردازند که استاندارد سازی زبان جزء جداناپذیر آنست. این مباحث در مطبوعات افغانستان با توجه به شرایط متحول کشور ادامه پیدا کرد. درسال ۱۹۲۳ در مجلس که **امان الله خان** به منظور تصویب اولین قانون اساسی افغانستان در شهر جلال آباد تحت عنوان « نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان» درلوی جرگه جلال آباد به تصویب رسید، پادشاه مذکور این مطلب را نیز اعلام داشت که میخواهد زبان پشتو را درکشور تعمیم نماید و بعدا انجمنی را بنام «مرکه پشتو» برای انکشاف زبان مزبور تاسیس نمود اما به حمیل زبان مذکور بر مردم غیر پشتونزبان

اقدام نه نمود (صدیق فرهنگ، ۱۹۸۹).

در بحبوحه جنگ دوم جهانی و بعد از پایان آن اندیشه انتخاب «زبان ملی» واحد به تاریخ ۳ مارچ سال ۱۹۳۷ م در دستور کار دولت محمد هاشیم خان قرار گرفت و در فرمانیکه درجیده اصلاح به همان تاریخ چاپ گردید، پروژه تعمیم زبان پشتو به عنوان زبان همه شهروندان افغانستان و زبان ملی روی دست گرفته شد (فرهنگ ۱۹۸۹). حاکمان وقت برنامه همه جانبه برای تعمیم و همگانی ساختن زبان پشتو و تحمیل آن بر اقلیت های دیگر را روی دست گرفتند، که این امر سبب درگیری میان ناسیونالیست های متعلق به اقلیت های قومی دیگر در آن کشور گردید. هدف اساسی این برنامه تحقق بخشیدن به رویا های بودکه توسط بورژوازی حاکم افغانستان و امیر عبدالرحمن خان برنامه ریزی شده بود ولی به دلایلی تاریخی وی به این آرمانش نایل نگردید. این دعوا تا سال ۱۹۶۰ و بعد تر هم ادامه پیدا کرد که احزاب مانند «سازا» سازمان زحمتکشان مردم افغانستان، مدعی خراسان بزرگ، و حزب افغان ملت به رهبری قدرت الله حداد، مدعی افغانستان کبیر، از مدعیان این دعوی سیاسی و پرچم داران ناسیونالیسم افغانستانی بودند.

## زبان و نفرت از واژه های «بیگانه»

گرایش به سمت داشتن زبان صاف و منزه از واژه های بیگانه امر شناخته شده در میان بسیاری از کشورها، جنبش های اجتماعی و ملی به حساب می آید. در اروپا از جانب جریانات ناسیونالیستی فرانسه، تلاش دایمی صورت میگیرد تا از ورود واژه های بیگانه در زبان فرانسوی جلوگیری شود زیرا بقول اینها ورود واژه های بیگانه «اصالت تاریخی» زبان و هویت و «غرور ملی» فرانسویان را مورد تهدید قرار میدهد.

ناسیونالیست ها دائماً در تلاش اند تا از ورود آنچه که کلمات بیگانه خوانده میشوند، در عرصه های گوناگون از جمله در عرصه های علمی و تکنولوژیک، جلوگیری به عمل آورده و با ترجمه های عجیب و غریب واژه های علمی و با بیروح ساختن و زدودن محتوای علمی آنها به خیال خودشان از هویت زبانی خود دفاع

نموده اند. نفرت از واژه های بیگانه و غیر خودی و دامن زدن به آن بخشی از تبلیغات ظریف بورژوازی است که در ورای آن هویت انسانی و طبقاتی انسانها را کمرنگ ساخته و زمینه مصرف باور های ضد انسانی در جامعه را هرچه بیشتر فراهم گرداند.

جریان «بازگشت بخویشتن» و تصفیه زبان فارسی از واژه های عربی در ایران زمان شاه و واژه های غربی در دوران سلطه نظام استبدادی جمهوری اسلامی و نمونه های واژه سازی در زبان پشتو «د پشتو تولنه» در افغانستان و تغییر اسامی شهر ها در جهت همین اهداف به نحویکه از آن بوی «بیگانه» به مشام بزرگان میرسیده است امر تازه ای نیست.

محمود طرزی مدیر مسؤل جریده سراج الاخبار در سال ۱۹۱۱ در شماره دوم جریده سراج الاخبارسال پنجم سنبله ۱۲۴۹، در مقاله زیر عنوان : «زبان افغانی اجداد زبان هاست» چنین نوشت :

« در مکتبهای ما، اهمیت ترین آموزش ها، باید تحصیل زبان افغانی(پشتو) باشد. از آموختن زبان اینگلیزی، ترکی، حتی فارسی، تحصیل زبان افغانی را اهم و اقدم شمرد.»

محمودطرزی به عنوان یکی از بنیانگزاران و متفکرین ناسیونالیسم افغانستانی در اوائل این قرن از موضع ناسیونالیستی طرح مبارزه با زبان های بیگانه را میریزد. با این طرح شالوده تفکر نفرت از زبان بیگانه و ایجاد اصل «خودی» یعنی زبان خود را با همان کلمات ساده بنیانگذاری میکند. اصولاً دراینجا زبان «ملی» اهمیت اساسی در برابر زبان های «بیگانه» پیدا میکند و کسی که به زبان «افغانی» تکلم نمیکند جزؤ این خانواده محسوب نمیشود. طرزی به خوبی آگاه است که تعبیر وی از این امر، زمینه سازی برای ساختن هویت ملی در کشور است که در آن داشتن زبان واحد نقش اساسی دارد. عنوان مقاله نیز از یک خودی گرائی و خود مرکزی تاریخی حکایت میکند که در آن به هویت تاریخی زبان «افغانی» اشاره دارد. او با بیان این هویت و تلاش برای ایجاد آن به یکی از ارکان های ناسیونالیسم افغانی شکل ایدیوژنیک میبخشد. طرزی بهای زیادی برای «زبان ملی» قائل است، چیزیکه وی آنرا زبان افغانی مینامد و آنرا با بقیه زبانها مقایسه کرده و فارسی را نیز در زمره زبانهای بیگانه به حساب می آورد. این یکی

از خواسته های بورژوازی افغانستان بود که توسط روشنفکران  
مانند طرزی تبلیغ میگردید.

## آیا «زبان ملی» عامل تحکیم همبستگی «ملی» است ؟

چنانچه مشاهده کردید آنچه را که « زبان ملی» مینامند، تاریخاً وسیله  
ارتباط بین طبقات حاکم و نخبه گان وابسته به این طبقه، را  
تشکیل میداده است. ستاندارد سازی زبان به عنوان وسیله ارتباط  
افراد جامعه از يك طرف در میکانیزم رشد مادی جامعه ارتباط دارد  
زیرا به هر پیمانه که جامعه رشد مادی پیدا میکند به همان اندازه  
نیاز به ارتباطات متقابل میان افراد و نیروهای اجتماعی بیشتر  
میگردد. از جانب دیگر گسترش زبان خود به عنوان وسیله امرار  
معاش و تامین زندگی برای عده ایکه با رشد و توسعه آن سرو کار  
داشتند و دارند میباشد. آهنگ رشد زبان رابطه تنگاتنگی با زندگی  
قشر یاد شده داشت و امر حیاتی محسوب میگشت. آنهایی که  
دست اندر کار زبان و ادب بودند و اغلباً در دربار و ارگان های  
دیگر مشغول کار بودند از زبان در امور اداری، بحث ها و مناظرات  
روشنفکری و رسمی استفاده میکردند. مثال های زیادی در این باره  
میتوان برشمرد: زبان فارسی دری در دربار مغل ها در هندوستان،  
زبان کلاسیک چینی در دوران حاکمیت هاین ها در جاپان قدیم و  
.... زبانهای یاد شده ویژه دربار و نخبگان بودند و با این زبان ها  
آثار ادبی بسیاری خلق گردیده و در مجالس شعرخوانی و بزم مورد  
استفاده قرار میگرفتند. مردم زحمتکش و عادی این جوامع زبان  
نخبگان و طبقات حاکمه را نمیدانستند و باین گویش آشنائی  
نداشتند.

درجهان معاصر نمونه های زنده و گویای از تفاوت زبان میان طبقات  
حاکم و مردم زحمتکش وجود دارد که زبان واحد با تعریف های  
علمی موجود نیز سبب وحدت و همبستگی میان افراد جامعه،  
نمیشود. زبان های علمی، اقتصادی، سیاسی همه به اشکال گوناگون  
سمبولهای از تفاوتهای طبقاتی در جوامع پیشرفته اند که به جای  
ایجاد همبستگی، نشانه های اختلاف عمیق طبقاتی را تمثیل  
میکنند.

تمایز میان افراد دارا و شیوه سخن گفتن آنها و افرادی که این تعلق  
اجتماعی را ندارند برای انسانهای زحمتکش و کارگر به خوبی

آشکار است. درست است که این دو طبقه اجتماعی از کلمات ، گرامر، صرف و نحو، اسم و فعل واحدی استفاده میکنند، اما استفاده از روش یکسان دلیل تامين همبستگی و پل ارتباطی میان این طبقات که منافع متضادی دارند نیست. اگر تبلیغات مستمر رسانه ها و دستگاه‌های ایدئولوژی ساز دولتهای بورژوازی نباشد، آنها حتا قادر نیستند مردم را بدور پرچم «ملی» دولت های ملی شان متحد نمایند.

بورژوازی جهانی با به کار بستن ماشین عظیم رسانه های جمعی و ایدئولوگهایش، مبارزه بی امانی را برای جلوگیری از وحدت طبقاتی طبقه کارگر ، مردم زحمتکش و محروم بکار برده و همواره تلاش کرده است تا به جای معیار های انسانی که در آن آرمان ها و خواسته های عدالت طلبانه و برابری اقتصادی و سیاسی که اصل و وجوه اشتراك میان انسانها میباشد، انواع اعتقادات و باور های از خود بیگانه ساز و ضد انسانی را در اذهان جامعه تبلیغ و باز تولید کنند و دست به هویت سازی میزنند و انسان ها را به گروه های ایتنیکی – زبانی تقسیم میکنند تا از آن طریق زمینه تضاد های دروغینی که هیچ انسانی در آن ذینفع نیست را به وجود بیاورند تا بتوانند به راحتی و آرامش خاطر کنترل جامعه را برای همیشه در دست داشته و به استثمار دائمی خود ادامه دهند و بر گرده طبقات زحمتکش سوار باشند.

«زبان ملی» نه عامل وحدت بین طبقات متخاصم اجتماعی است و نه هم باعث ایجاد همبستگی میان آنها میگردد. « زبان ملی» تاریخا پروژه طبقات استثمارگر و دارا بوده است واز بالا به پایین بوده است که در راه رشد و گسترش آن نخبگان نیز منافع معین مادی و معنوی داشته اند. پروژه «زبان ملی» در عصر ما نیز بخش از برنامه های بورژوازی برای تثبیت اقتدار سیاسی خود برای ایجاد تمرکز و نهادی ساختن تشکیلات خودش بوده است که بدون داشتن زبان واحد تحقق آن غیر ممکن به نظر میرسد.

زبان تنها ابزار برای بیان خواسته های انسان ها و وسیله انتقال شادی ها، رنجهای آنها برای همدیگر نبوده بلکه دربرگیرنده کد ها، سمبل ها و بیانگر تصویر از تعلقات اجتماعی و طبقاتی انسانها در جامعه نیز میباشد.

در ورای پروژه «زبان ملی» دوران ما، جنبشهای اجتماعی با خواستهها و منافع مادی متضادی قرار دارند که به این وسیله میخواهند کد ها

و سبب های همبستگی در جامعه را ایجاد کنند تا بدین وسیله بتوانند برای پیشبرد اغراض سیاسی خود حامی ایجاد نمایند. به این منظور تاریخ زبان ملی مینویسند و برای زبانشان تقدس تاریخی و اجتماعی جستجو مینمایند. ایدیولوژی ناسیونالیستهای تاجیک و پشتون، صرب، کرواتها، ایرانیها، ازبکها، کردها، آلمانها و غیره مربوط بورژوازی هستند و مطالباتشان آرمانها و خواسته آنها یکی است هرچند در سرزمین دیگر و جغرافیای متفاوت از همدیگر برای این خوسته ها مبارزه میکنند.

تعریف انسانها بامعیار زبان، تعریف ناقص است زیرا این تعریف تمام ویژگیها و تعلقات اجتماعی و طبقاتی انسانها را در بر نمیگیرد.

منابع :

- ۱ - افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، فرهنگ صدیق . - چاپ پیشاور - ۱۹۸۹
- ۲ - تاریخ افغانستان ، غبار میرغلام محمد - چاپ تهران - ۱۹۸۹
- ۳ - تاریخ اقتصاد، بلاد ماتس، چاپ سویدن ۱۹۹۵. به سویدنی
- ۴ - نشریه جمعیت شناسی آمریکائی، شماره ۶۸، سال ۱۹۶۶ ص ۹۲۲ تا ۹۳۵» به اینگیسی
- ۵ - جریده سراج الاخبار، شماره دوم ، پنجم سنبله ۱۲۴۹ مطابق ۱۹۱۱
- ۶ - مقدمه بر زبانهای سکاندیناویائی، هاوگن اینر، لندن ۱۹۷۶ به اینگیسی